

موضوع: الحجج العقلية / الظواهر / قواعد في الأوامر

قاعده بدلیت

در دوره‌های سابق، هم در کتاب بدایع البحوث و هم در کتاب دقائق، پیش از این به این نتیجه رسیده بودیم که در واقع، گستره، نطاق، کلیت و کبرویت «قاعده بدلیت» تابع مدلول دلیلی است که آن را اثبات می‌کند؛ یعنی تابع آن نصی است که بر آن «بدل» قائم شده است. به هر شکلی که آن نص دلالت کند، حکم همان است. ممکن است نصی دلالت کند که این بدل فقط در بعضی از جهات خاص، مانند مبدل‌منه است؛ در این صورت، ما نیز باید همان را اخذ کنیم.

همچنین ممکن است به گونه‌ای قائم شده باشد که اطلاق داشته باشد؛ برای مثال، روایت «الثَّرَابُ أَخَذَ الطَّهَوْرَيْنِ»، لسان این دلیل و تنزیل به گونه‌ای است که خود آن اطلاق دارد.

بنابراین، قبلاً معتقد بودیم که این قاعده تابع مدلول دلیل است. اما اینکه نفیس «جعل بدل»، به خودی خود، اقتضای کبرویت و کلیت این قاعده را داشته باشد، این را نفی می‌کردیم. ولی در این دوره، هرچه تأمل کردم، دریافتم که سخن وحید بهبهانی و صاحب جواهر صحیح است؛ به این معنا که کبرویت و کلیت این قاعده و اطلاق تنزیل، مقتضای ذات خود «جعل بدل» است. وقتی چیزی را بدل چیز دیگری قرار می‌دهند، متفاهم عرفی این است که «هَذَا مَكَانُ ذَلِكَ مِنْ جِهَةِ الْآثَارِ وَالْأَحْكَامِ»؛ یعنی این چیز، بدل و به جای آن دیگری است. پس هر آثار و احکامی که مبدل‌منه داشت، طبعاً بدل نیز دارد. این بدان معناست که نفیس تشریع بدلیت و جعل بدلیت، ذاتاً در جمیع آثار و احکام سریان دارد و گر نه اگر بگوییم فقط در «بعض» جهات بدل است، معنایش این است که در باقی جهات، بدل نیست. این در حالی است که کلام و خطابی که بدلیت را تشریع کرده، خود اطلاق دارد. بنابراین، اگر بدل در بعضی جهات، جایگزین مبدل‌منه نباشد، این امر نیاز به دلیل مخصّص دارد.

این نظر، دیدگاه وحید بهبهانی و صاحب جواهر است. البته فقها در این زمینه اختلاف کرده‌اند. برخی کلیت این قاعده را پذیرفته‌اند، مانند محقق نراقی. وحید بهبهانی این کلیت را به فقها نسبت داده و گفته است: «إِعْلَمَ أَنَّ الْفُقَهَاءَ يُجْزَوْنَ فِي الْبَدَلِ الشَّرْعِيِّ عَنِ الْمُبْدَلِ مِنْهُ الشَّرْعِيِّ أَحْكَامَ ذَلِكَ الْمُبْدَلِ مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَثْبُتَ خِلَافُ ذَلِكَ مِنَ الشَّرْعِ»^۱. معنای این عبارت آن است که اصل و قاعده، ترتب جمیع احکام مبدل‌منه بر بدل است. استثنای «إِلَّا أَنْ يَثْبُتَ خِلَافُ ذَلِكَ» خود قرینه‌ای است بر این عمومیت؛

۱ الفوائد الحائرية، الوحيد البهبهاني، محمد باقر، ج ۱، ص ۴۳۱.

زیرا همیشه مستثنی منه مقتضای قاعده است و مستثنی از آن خارج می شود. ممکن است به شرطی که در انتهای کلام وحید بهبهانی آمده اشکال شود، اما با این وجود، آنچه ایشان به «جمع» فقها نسبت می دهد، از نظر ما صحیح است.

تا زمانی که متکلم و شارع، هنگام جعل چیزی به عنوان بدل، جهتی را استثنا نکند، مقتضای اطلاق کلامش این است که بدل از هر جهت، جایگزین مبدل منه است و همه احکام بر آن مترتب می شود. این کلیت از اطلاق دلیل استفاده می شود، نه از دلیلی دیگر. اطلاق، تا زمانی که متکلم قرینه ای بر تقیید نیاورد، حجت است و مطلقات بر اطلاق خود حمل می شوند؛ همانند امر «أَعْتَقَ رَقَبَةً» یا «أَكْرَمَ غَالِمًا» که اطلاق دارد و همه علما را شامل می شود و اگر بخواهیم برخی را خارج کنیم، به دلیل نیاز داریم. جعل بدل نیز همین گونه است؛ یعنی این جایگزین آن است و طبعاً هر آنچه قابلیت جایگزینی دارد را شامل می شود.

البته این قاعده، «صفات» را شامل نمی شود، زیرا صفات اساساً قابلیت جایگزینی ندارند. صفات، یعنی کیفیت آن مبدل منه. مثلاً وضو در شرع جعل و تشریع شده است، اما کیفیت آن مشخص است: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»^۲. وضو مرکب است از شستن صورت و دست ها با آن کیفیت خاص (از آرنج تا پایین) و مسح سر و پا. این کیفیت، تابع دلیل خود وضوست. همان طور که کیفیت غسل با وضو متفاوت است، و مواردی چون موالات و ترتیب نیز جزو صفات محسوب می شوند.

کیفیت، چگونگی و خصوصیت اجزای یک واجب، تابع دلیل خود آن واجب است. همان طور که غسل و وضو با هم تفاوت دارند، تیمم نیز همین طور است و کیفیت خاص خود را دارد: «ضَرْبٌ عَلَى الْأَرْضِ» با کفین و سپس مسح کشیدن.

بنابراین نمی توان گفت چون تیمم بدل غسل است، پس تمام کیفیت و صفات آن را نیز دارد. همان طور که مرحوم آقای خویی فرموده، در این موارد باید تابع دلیل خاص بود و ما نیز این را قبول داریم. مرحوم شیخ انصاری نیز در ادامه عبارتی مشابه دارد. ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر در این موارد قابلیت سرایت وجود داشته باشد، چرا حکم ساری نشود؟ به عنوان مثال، در وضو آب از بالا به پایین ریخته می شود، در تیمم نیز همین امر رعایت گردد.

پاسخ این است که قاعده بدلیت، این اقتضا را در حوزه کیفیات ندارد. هر سبب طهارتی (وضو، غسل یا تیمم) کیفیتش توسط شارع جعل شده و تابع دلیل خودش است. اینکه در غسل، شستن از بالا به پایین لازم است، تقریب خاصی دارد. تقریب استدلال این است که شستن از بالا به پایین در میان اهل عرف آن چنان شایع است - نه فقط در مقام وضو، بلکه به طور کلی - که این

^۲ - سوره مائده، آیه ۶

کثرت شیوع، موجب تبادل معنای عَسَل از بالا به پایین از خود عنوان «عَسَل» می‌شود. این کثرت وجودی و شیوع، یک ارتکاز ذهنی ایجاد می‌کند. اما آیا این امر در «مسح» نیز وجود دارد؟ خیر. در مسح پیشانی، چه دلیلی دارد که از بالا به پایین باشد؟ برخی از فقها فتوا داده‌اند که در مسح جبهه در تیمم نیز باید از بالا به پایین عمل کرد، چون بدل از وضو است. این استدلال رد می‌شود. مرحوم آقای خویی این را رد کرده با این استدلال که ما دلیلی بر اطلاق بدلیت نداریم. هر چند ما معتقدیم بدلیت اطلاق دارد، اما ردّ این فتوا دلیل دیگری دارد: این امر از حیث صفات و کیفیت است و ربطی به آثار و احکام ندارد. صاحب جواهر نیز همین گونه فرموده است: «لَا يَخْفَى أَنَّ مُقْتَضَى الْبَدَلِيَّةِ ثُبُوتُ أَحْكَامِ الْمُبْدَلِ مِنْهُ لِلْبَدَلِ»^۳. اینکه می‌گوید «ثبوت احکام»، یعنی همه احکام.

در مقابل، جماعتی مانند محقق حلی در کتاب معتبر این کلیت را انکار کرده و گفته است: «لَا نُسَلِّمُ أَنَّ حُكْمَ الْبَدَلِ حُكْمُ الْمُبْدَلِ مِنْهُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ»^۴. یعنی قبول نداریم که هر حکمی که برای مبدل منه ثابت است، برای بدل نیز ثابت باشد. شیخ انصاری نیز به همین کیفیت، بیانی آورده و بر برخی فروع اشکال کرده است. ما در اینجا تطبیقاتی را ذکر می‌کنیم که بحث را روشن تر می‌کند، زیرا اشکال مرحوم آقای خویی نیز مربوط به تطبیقات است. ما در اینجا هشت تطبیق را ذکر کرده‌ایم که با بررسی آن‌ها، موضوع بهتر معلوم می‌شود:

۱. الحاق جبین به جبهه در مسح تیمم: گفته‌اند در وضو که صورت شسته می‌شود، طبق نص و اجماع، «جبین» (فاصله بین جبهه تا بناگوش که به آن «صدغ» هم می‌گویند) نیز باید شسته شود، زیرا داخل در محدوده «مَا ذَارَبَ الْوُجْهَ» (گردی صورت) است. برخی گفته‌اند در تیمم نیز همین گونه است و باید جبین نیز مسح شوند. محقق نراقی در کتاب مستند این گونه استدلال کرده است: «التَّيْمُمُ بَدَلٌ مِنَ الْوُضُوءِ وَ الْبَدَلُ فِي حُكْمِ الْمُبْدَلِ مِنْهُ إِلَّا فِي مَا أَخْرَجَهُ الدَّلِيلُ»^۵. ما این استدلال را رد کرده و گفته‌ایم: «وَفِيهِ أَنَّ إِلْحَاقَ الْجَبَيْنَيْنِ بِالْجَبْهَةِ فِي مَسْحِ التَّيْمُمِ يَرْجِعُ إِلَى تَعْيِينِ صِفَاتِ الْبَدَلِ». این امر مربوط به کیفیت و صفات است و قاعده بدلیت در کیفیات جاری نیست. هر کدام تابع دلیل خودشان هستند. در وضو تعبیر «مَا ذَارَبَ الْوُجْهَ» وجود دارد،

۳ جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۹، ص ۳۰۵.

۴ المعتمد فی شرح المختصر، المحقق الحلی، ج ۲، ص ۲۸۶.

۵ مستند الشیعة، النراقی، المولی احمد، ج ۳، ص ۴۳۹.

اما در تیمم چنین تعبیری نداریم. در واقع، این تطبیق که در مستند آمده، ردی است بر شیخ انصاری، ولی خود این رد، مردود است و سخن شیخ انصاری در اینجا صحیح است که در صفات، قاعده کلیت ندارد.

۲. اشتراط عدم تخلل حدث بین نماز احتیاط و نماز اصلی: در بحث شکوک صحیح، مصلی باید پس از اتمام نماز و بنا را بر اکثر گذاشتن، نماز احتیاط بخواند. اگر بین نماز اصلی و نماز احتیاط، حدثی از او سر بزنند، آیا نماز احتیاط صحیح است؟ برخی با استناد به قاعده بدلیت گفته‌اند چون نماز احتیاط بدل از جزء فراموش شده است، همان‌طور که در خود نماز، حدث مبطل است، در اینجا نیز مبطل است. مرحوم شیخ انصاری این را رد کرده و می‌گوید: «الْقَوْلُ بِأَنَّ مُقْتَضَى الْبَدَلِيَّةِ هُوَ كَوْنُ الْبَدَلِ فِي حُكْمِ الْمُبَدَلِ مِنْهُ مُطْلَقاً خَرَجَ مَا خَرَجَ بِالْذَّلِيلِ، حَسَنٌ لَوْ كَانَ هُنَا مَا يُوجِبُ الْبَدَلِيَّةَ الْمُطْلَقَةَ»^۶. ایشان معتقد است دلیلی بر بدلیت مطلقه نداریم و مجرد جعل بد کفایت نمی‌کند. «وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّهُ لَيْسَ إِلَّا بَعْضُ آثَارِهَا الْمُعَارَضَةِ بِبَعْضِ آثَارِ خِلَافِهَا». یعنی نماز احتیاط فقط در آثار و احکام، مانند اجزاء و اسقاط قضا و اعاده، تنزیل شده است، نه در همه شرایط و خصوصیات و کیفیات، و اینها نیاز به دلیل جدا دارد.

۳. اعضای سبعة در سجده: اگر مصلی نتواند پیشانی خود را به دلیل زخم یا مشکل دیگر بر زمین بگذارد، گفته‌اند با ایماء و اشاره سجده کند. حال سؤال این است که آیا سایر اعضای هفت گانه سجده را باید بر زمین بگذارد؟ برخی به دلیل قاعده بدلیت گفته‌اند بله. چون ایماء بدل از سجده اصلی است و در سجده اصلی، سایر اعضا بر زمین بودند، در اینجا نیز باید باشند. مرحوم آقای خویی این استدلال را رد کرده و می‌گوید: «وَلَا دَلِيلَ عَلَى انْتِقَالِ حُكْمِ الْمُبَدَلِ مِنْهُ إِلَى الْبَدَلِ». ایشان معتقد است دلیلی بر اطلاق نداریم که همه احکام مبدل‌منه به بدل منتقل شود.

پاسخ ما این است که این استدلال صحیح نیست. اولاً، این مورد از باب کیفیت و صفات سجده است که تابع دلیل خود می‌باشد که اینجا آن تبعیت استفاده نمی‌شود، نه آثار و احکام آن مانند صحت نماز و اسقاط قضا که در ایماء نیز وجود دارد و بدل تابع مبدل منه است. ثانیاً، باید دید مبدل‌منه چیست. اگر مبدل‌منه را فقط «گذاشتن جبهه بر زمین» بدانیم، ایماء فقط بدل همان است و سایر اعضا که مشکلی ندارند، باید به حالت خود باقی بمانند. اما اگر مبدل‌منه را «کل سجده» (شامل همه اعضای سبعة) بدانیم، ایماء بدل کل آن می‌شود و دیگر لزومی به گذاشتن سایر اعضا نیست. زیرا وقتی کسی از انجام کل سجده عاجز است، ایماء برای او کافی است. کیفیت این بدل (ایماء) نیز در دلیل خودش تعیین شده و صرفاً ایماء است. بنابراین، این کیفیت از مبدل‌منه تبعیت نمی‌کند.

۶ احکام الخلل فی الصلاة، الشیخ مرتضی الأنصاری، ج ۱، ص ۲۲۷.

۴. تبدیل عین موقوفه: اگر عین موقوفه‌ای مانند فرش مسجد، قابلیت انتفاع خود را از دست بدهد، هرچند هنوز ارزش مالی دارد، فقها فتوا داده‌اند که می‌توان آن را فروخت و به متاع دیگری که برای مسجد مناسب باشد، تبدیل کرد.

حال بحث در این است که یکی از احکام مبدل (عین موقوفه اصلی) این بود که داخل در ملک موقوفه نمی‌شد. اعیان موقوفه به ملکیت موقوفه در نمی‌آیند؛ به عنوان مثال، اگر منزلی برای اولاد وقف شود، آن منزل ملک اولاد نمی‌شود. حال سؤال این است که آیا این حکم (عدم ورود به ملکیت) به بدل آن نیز سرایت می‌کند؟ یعنی آیا مالی که از فروش عین موقوفه تهیه شده نیز ملک موقوفه نمی‌شود؟

مرحوم آقای خویی، که قائل به اطلاق قاعده بدلیت نیست، لکن در اینجا معتقد است که بدل هم حکم مبدل را دارد و نمی‌تواند داخل ملک شود. ما که قائل به اطلاق بدلیت هستیم، می‌گوییم همان‌طور که اصل (مبدل) داخل در ملک موقوفه نمی‌شد، بدل آن نیز داخل در ملک ایشان نمی‌شود.

در اینجا لازم به ذکر است که مرحوم آقای خویی در این مورد خاص، با کلام سابق خود تناقض دارد و می‌فرماید: «الظَّاهِرُ أَنَّ حُكْمَ الْمُبْدَلِ يَتَرْتَّبُ عَلَى الْبَدَلِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ، فَلَا يَجُوزُ إِعْدَامُهُ وَلَا هَبُّهُ وَلَا جَعْلُهُ مَهْرًا لِلزَّوْجِ وَلَا أَكْلُهُ». ایشان در اینجا برخلاف مواضع دیگرش، به اطلاق قاعده تمسک کرده و معتقد است بدل نیز ملک موقوفه نمی‌شود. ما معتقدیم این سخن صحیح است اما با مبنای سابق ایشان در عدم اطلاق قاعده، در تناقض است. این سؤال مطرح می‌شود که شاید ایشان در اینجا به دلیل خاصی تمسک کرده باشد، اما ایشان به دلیل خاصی استناد نکرده، بلکه به خود قاعده اطلاق بدلیت تمسک کرده است که این امر، نقض مبنای پیشین ایشان محسوب می‌شود.

۵- اعتبار تعدد در شهادت بر شهادت؛ در باب قضا، شهادت باید توسط دو شاهد عادل (بیته) ارائه شود و شهادت یک نفر کفایت نمی‌کند. حال اگر شهادت بر شهادت باشد (یعنی کسی شهادت دهد که دیگری شهادت داده است)، آیا در اینجا نیز تعدد شرط است؟ برخی با استناد به اطلاق قاعده بدلیت گفته‌اند بله؛ چون شهادت بر شهادت، بدل از شهادت اصلی است و باید احکام آن از جمله تعدد را داشته باشد. اما کسانی که قائل به اطلاق قاعده نیستند، این را نپذیرفته‌اند، زیرا این امر را از احکام نمی‌دانند بلکه از صفات و کیفیت شهادت می‌شمارند که قاعده بدلیت در آن جاری نیست.

۶- شروع از بالا در مسح تیمم؛ بحث آن گذشت.

۷- تیمم واحد برای اغسال متعدده؛ این فرع بسیار مهم و مبتلابه است. همان طور که برای اسباب متعدد غسل، یک غسل کافی است («يُجْزِيكَ غُسلٌ وَاحِدٌ»)، آیا برای اسباب متعدد، یک تیمم نیز کفایت می کند؟ کسی که قائل به اطلاق بدلیت باشد، می گوید بله. اما کسی که قائل نباشد، می گوید خیر.